**بسم الله الرحمن الرحیم**

**تخالف الحجج**

**استاد آیت الله عندلیب همدانی**

**جلسه نود و هشتم\_ 24 فروردین 1400**

**[مروری بر مباحث گذشته]**

محقق نائینی معتقد شد به تقدیم ما لیس له البدل علی ما له البدل الطولی و مثال زدند به مقدم بودن طهارت من الخبث بر طهارت من الحدث، که طهارت من الحدث له بدل طولی و آن تیمم است، ما لیس له البدل که طهارت من الخبث است، بر آن مقدم است. این فرمایش محقق نائینی.

محقق خویی دو ایراد دارند، ایراد اول که در مثال ایشان بود، توسط شیخنا الاستاد مورد اشکال قرار گرفت، ما هم دفاعی از محقق خویی داشتیم.

**[اشکال دوم محقق خویی]**

اما اشکال دوم مرحوم خویی بر مرحوم نائینی و آن این است که اساسا دوارن امر بین طهارت مائیه از حدث و طهارت خبثیه، مورد تزاحم نیست، تا این مباحث مطرح شود، باب باب تعارض است نه باب تزاحم.

توضیح فرمایش محقق خویی به بیان بنده متوقف بر توضیح دو مقدمه است. مقدمۀ اول در فرق بین تزاحم و تعارض باید در نظر داشت، که قوام تعارض به این است که در مرحلۀ جعل جمع بین دو حکم ممکن نیست، نفس تشریع و قانون­گذاری غیر ممکن است، مثل تعلق تکلیف به ضدین، یا تعلق تکلیف به نقیضین، به خلاف باب تزاحم، که ما مشکلی در ناحیۀ دو جعل نداریم، محذور و مشکل مربوط به مرحلۀ امتثال است. هیچ مشکلی ندارد شارع از سو جعل کند که **یجب علی کل مکلفٍ ازالة النجاسة عن المسجد**، هر قادر مکلفی چنین وظیفه­ایی را دارد، و از سوی دیگر هم جعل کند، یجب انقاذ النفس المحترمة. بر هر مکلف قادری لازم و واجب است نجات انسان. این دو در مرحلۀ جعل درگیری ندارند، الا این که مکلف در مرحلۀ امتثال در مواردی قادر به انجام هر دو تکلیف معاً نیست، اگر قدرت بر انقاذ استفاده کند، ازاله نمی­شود، و برعکس.

این مقدمۀ اول.

مقدمۀ دوم این که تزاحم با این تعریفی که بیان شد، همیشه بین دو تکلیف نفسی است، و هیچ گاه بین دو تکلیف غیری تزاحم در نمی­گیرد، چون اساسا آن دستوراتی که به تکالیف غیریه تعلق میگیرد، تکلیف مولوی نیست، امر در تکلیف غیریه امر ارشادی است، ارشاد به این معنا که هذا جزءٌ، وجوب نفسی به نماز تعلق می­گیرد، اگر فرمود رکوع در نمازت باشد، این امر به رکوع ارشاد به جزئیت رکوع است، هذا فی الجزئیة. در شرط هم همین است، اگر گفت «صل» و بعد هم شرط کرد که نماز با طهارت باشد، امر به طهارت ارشاد است به شرطیت طهارت، اگر گفت، «صل» که شرط کرد که بدن نمازگزار، لباس نمازگزار، طاهر باشد، امر به پاکی بدن و لباس ارشاد است به شرطیت طهارت بالنسبة به صلاة. امر به رکوع امر به طهارت من الحدث، امر به طهارت من الخبث، در یک درجه نیستند، امر به نماز، امری است نفسی، در حالی که امر به طهارت من الحدث و الخبث و امر به رکوع، امری است غیری و ارشاد به جزئیت است و معلوم است که بین تکالف مولویۀ نفسیه، با تکالیف غیریۀ ارشادیه تفاوت هست.

ما در نماز یک وجوب مستقل در تکبیر الاحرام، یک وجوب مستقل در قرائت، در رکوع و سجده و طهارت من الحدث و الخبث نداریم، شاهدش این که اگر کسی نماز را ترک کرد، یک گناه انجام داده است، نه این که به تعداد ترک اجزاء و شرائط معاقب باشد، او تارک لواجب واحد، پس وجود طهارت من الحدث و وجوب طهارت من الخبث، وجوب شرطی است، وجوب غیری است، وجوب نفسی نیست. و از آنجا که نماز یک مرکب ارتباطی است، من التکبیر الی التسلیم و غرض مولا قائم به جمیع این اجزاء و شرائط منضمة و با یکدیگر هست، پس هر گاه که نتواند بین جزء و شرطی جمع کند یا باید این جزء را انجام دهد، یا آن شرط را، یا هر گاه که نتواند، بین دو شرط جمع کند، قاعدۀ اصلیه و اولیه سقوط اصل تکلیف است؛ چون یک جز که برود دیگر نماز نیست، یک شرط که برود، دیگر نماز نیست، قاعدۀ اولیه سقوط هر دو تکلیف است، هر جا که نتواند یک شرط یا یک جز را بیاورد، طبیعتا اصل نماز ساقط می شود به جمیع اجزاء و شرائط، چون واجب ما یک مرکب ارتباطی است.

این مقدمۀ دوم.

مقدمۀ اول فرق بین تزاحم و تعارض بود، و این که تعارض مربوط به مرحلۀ جعل است، تزاحم مربوط به مرحلۀ امتثال است. مقدمۀ دوم این که تزاحم همواره در واجب نفسی معنا پیدا می کند نه واجبات غیریه، هر جا پای واجب غیری پیش آمد، دیگر تزاحم نیست، نتوانستم یک جزء را انجام بدهم، یا باید جزء الف را انجام دهم، یا جزء باء تزاحم نیست، قاعده این است که دیگر آن واجب ارتباطی ساقط است. اگر من نتوانم با این آب هم طهارت حدثیه را که شرط است و هم طهارت خبثیه را که شرط است انجام دهم، چون نمی­توانم جمع بین دو شرط کنم و واجب من، واجب ارتباطی است، اساسا واجب که نماز است، باید از عهدۀ من ساقط شود. این هم مقدمۀ دوم.

مقدمۀ سوم:

در خصوص نماز بین مرکبات ارتباطیة یک دلیل ثانوی داریم، که نماز در هیچ حالی از حالات، ساقط نمی­شود، مقتضای این دلیل این است که اگر جزء الف را نتوانم انجام بدهم، نماز بخوانم بدون جزء الف، اگر شرط الف را نتوانم انجام بدهم، نماز بخوانم بدون شرط الف، راه­کار مکلف در هنگامی که قدرت بر انجام هر دو تکلیف را ندارد، درست است تساقط بود در دیگر موارد، اما در مورد نماز، تکلیف فرق کرده است و عنایت کنید این وجوبی که الآن برای نماز نه جزئی دارم، چون جزء دهم ممکن نبود، این نمازی که الآن بر من واجب است، بدون شرط الف، این وجوب، آن وجوب اولیه نیست، چون آن وجوب اولیه، از آن جا که واجب ارتباطی بود، و من نمی­توانستم یک جزء یا یک شرط را انجام بدهم، از من ساقط شد، آن «صل» اولیه که به 10 جزء و 5 شرط مثلا تعلق گرفته بود، ساقط شد، چون عقل می­گوید المرکب ینتفی بانتفاء جزئه. عقل می گوید المقید ینتفی بانتفاء قیده. پس این وجوبی که برخواستۀ از جملۀ الصلاة لا تسقط بحال هست، این لا محالَ یک وجوب جدید است، نه آن وجوب اولیه.

این هم مقدمۀ سوم به این که در خصوص نماز ما یک وجوب جدید داریم به این که اگر یک جزء یا یک شرط منتفی شد، باز «صل». این «صل» یک وجوب جدید است و الا آن وجوب اولیه از بین رفت.

حال با عنایت به این سه مقدمه ایی که عرض شد ببینیم مرحوم خویی چگونه می خواهد دروان امر بین طهارت حدثیه و طهارت خبثیه را از تزاحم خارج بداند و داخل بحث تزاحم بشمارد.

ایشان می گوید مگر نه این است که طهارت من الحدث شرط من شروط الصلاة؟ می گوید بله. مگر نه این است که من مکلف الان قدرت بر انجام هر دو ندارم، مگر نه این است که تزاحم با آن تفسیر معروف اختصاص داشت به واجبات نفسیه؟ مگر نه این است که در واجبات غیریه قاعدۀ اولیه عند عدم امکان شرط و جزء سقوط مرکب ارتباطی است؟ بله. مگر نه این است که در خصوص نماز دستور ثانوی داریم که نماز در هیچ حالی ترک نمی­شود؟ می گوییم بله.

حال نمی دانم که این وجود ثانوی به نمازی خورده است که من وضو بگیرم با لباس نجس یا عریان نماز بخوانم و یا این وجوب ثانوی تعلق گرفته است به این که من تیمم کنم و نماز بخوانم، طهارت من الخبث را بر طهارت من الحدث مقدم کنم، چون نمی توانم هر دو شرط را جمع کنم.

من یک علم اجمالی پیدا می کنم به این که شرط وضو از من ساقط شده است یا شرط طهارت نماز، شک دارم آنچه بر من واجب شده است، مجعول است، نماز با طهارت حدثیه بلا خبثیه است یا نماز مع طهارت الخبثیة مع التیمم کدام است؟ این جا مورد از صغریات باب تعراض شد، نه از صغریات با تزاحم، چون در مقدمۀ اول گفتیم، تعارض آنجا است که نمی دانند، مجعول چیست. نه این که مجعول را بدانم، جمع نتوانم بکنم، این­جا شبه تزاحم هست، چون قدرت بر هر دو ندارم ولی تزاحم نیست، چون بر گشت به این که نمی دانم آن­چه خدا بر من جعل کرده در چنین حالتی نماز با لباس نجس است یا نماز با لباس پاک مع التییم است، می شود تعارض باید قواعد باب تعارض را اعمال کرد نه قواعد باب تزاحم. ملاک تعارض هم این است که جعل هر دو ممکن نباشد، . جعل وضو بکند به صورت مطلق، جعل طهارت من الخبث بکند به صورت مطلق ممکن نیست فیتحقق ملاک التعارض، حال که هر دو هست، باید برود، دلیل شرطیت طهارت من الحدث را نگاه کند، دلیل شرطیت طهارت من الخبث را نگاه کند، ببیند چه باید بکند.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین .